

دو فصلنامه بین المللی تحقیقات حقوق قضایی

License Number:86227 Article Number:Y4N 335725 ISSN-P:2717-1132

بایسته های عقلانی و تجربی حاکم بر فرآیند سیاست گذاری جنایی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۰۴/۰۴ تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۰۶/۱۲)

دکتر محمود حبیبی تبار^۱

استادیار، عضو هیأت علمی گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساوه

فرزانه سادات ابوالقاسمی^۲

دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب

چکیده

سیاستگذاری عمومی به صورت فرآیند محور، سعی دارد تا سیاست های مؤثر و مرتبط با اهداف از پیش تعیین شده و دارای صرفه اقتصادی را برای شهروندان اتخاذ و کارکردهای نامناسب و نادرست میان یک بخش با بخش دیگر یا میان یک بخش با کل نظام را فهرست و آسیب شناسی کند. از اینرو، سیاستگذاری عمومی، علم عمل عمومی است که با شتاب بخشیدن یا کند کردن جریان تغییر، نوآوری و نوسازی میکوشد تا منافع عمومی را تضمین کند. ارزیابی در سیاستگذاری جنایی، به عنوان یکی از مهم ترین حوزه های سیاستگذاری عمومی، ضرورتی اجتناب ناپذیر است. چراکه سیاست جنایی با پرداختن به حیاتی ترین موضوعات انسانی و با استفاده از روش های کیفری و غیرکیفری، به دنبال کنترل جرم، انحراف و تأمین امنیت جامعه است. با توجه به آن که در سیاستگذاری جنایی مضیق، استفاده از ابزار سرکوب گر مجازات مورد نظر است، اهمیت ارزیابی برنامه های مداخله گر و سزاده در این حوزه بیشتر احساس می شود. ضروری است، تا با اتخاذ نگاهی کلان محور و مبتنی بر شناسایی راهبردهای مبنایی، لایه های پنهان نظام سیاست گذاری جنایی و بنیان های مؤثر در ایجاد و تحقق این نظام، به عنوان اجزاء تشکیل دهنده تئوری عمومی برنامه ریزی جنایی مورد شناسایی و بحث قرار گیرند. این امر را می توان به شکل دیگری نیز ترسیم نمود؛ بدین نحو که راهبردهای مبنایی و بنیادین یاد شده در هیأت هسته و رویکردهای برنامه ریزی مستقر بر آن نیز در قالب پوسته نظام سیاست گذاری جنایی در

^۱ نویسنده مسئول M.habibitabar@gmail.com

^۲ Abolghasemi.farzanesadat@gmail.com



نظر گرفته شوند. هسته مرکزی نظام سیاست گذاری جنایی متشکل از مواد اولیه ای است که اگرچه رویکرد پاسخ دهی مشخصی را در قبال یک جرم یا کژروی معین، نمودار نمی سازد لیکن فراهم آورنده زمینه و محیطی است که در بستر آن، راهبرد کلان و به تبع آن تدابیر موردی پاسخ دهی جنایی، ترسیم خواهند گردید. در این چارچوب است که می توان از بنیان های سیاست گذاری جنایی سخن گفت. بنیان هایی که در سطح کلیه نظام های برنامه ریزی، قابل مشاهده بوده و مسیر حرکت و نیز محدودیت های ناظر بر این نظام را مشخص می نمایند.

واژگان کلیدی: سیاست گذاری جنایی، فرآیند، عقلانی، تجربی، کیفر

مقدمه

شاید بتوان پردازش بایسته های عقلانی و تجربی حاکم بر روند سیاست گذاری جنایی را یکی از دشوارترین مباحث جاری در این حوزه قلمداد نمود. تحولات مفهوم علم و عقلانیت، دامنه نسخه های تجویزی و بین الاذهانی قابل طرح در این رابطه را به شدت محدود و ناچیز ساخته است. در بستر جزمیت شناخت علمی و با تکیه بر تجربه گرایی تعمیق یافته، راه حل مسئله مجرمیت و به دنبال آن، طرح راهبردهای پاسخ دهی جنایی، منوط به شناخت مکانیکی عوامل و پس زمینه هایی است که انسان را به نحوی به سوی ارتکاب جرم سوق می دهند. امری که در چارچوب شناخته شده ترین، رویکرد منشعب از این جریان فکری، در سطح کنشی، تدابیری مبتنی بر جلوگیری از تکوین یا استمرار شخصیت مجرمانه و در سطح واکنشی نیز اقداماتی را به منظور بازپروری و اصلاح اشخاص بزهکار ارائه می نماید و همچنین تحول بنیان های نظام سیاست گذاری جنایی را از بستری فنی، به مرزهای مددکاری اجتماعی، تجویز نموده است. در این بین یکی از کنش گرانی که در تنظیم و شکل گیری سیاست جنایی نقش دارند، کارشناسان علوم جنایی در مفهوم موسع آن می باشند. بنابراین، یک سیاست جنایی معقول، حتماً از آخرین تحولات علمی و نتایج تحقیقات علمی در حوزه علوم جنایی از طریق کارشناسان مربوطه یعنی جرم شناس جنایی، جامعه شناس جنایی، روان شناس جنایی، متخصصان علوم جرم یابی و... استفاده می کند. در این سطح، عملکرد انسانی تحت چارچوبی ساختارگرایانه و مبتنی بر تأثیرگذاری زیر

ساخت های اجتماعی، روانی و... تحلیل گردیده و دامنه مسئولیت اخلاقی بزهکار در ارتباط با جرم ارتكابی نیز به شکلی قابل توجه محدود می گردد. امری که به طرح حداکثری بایسته های علمی و عقلانی حاکم بر روند سیاست گذاری جنایی تحت نظمی جهان شمول منجر می شود. در مقابل این دیدگاه، رویکردهای دیگری نیز وجود دارند که با تکیه بر مسئله عاملیت انسانی در ارتكاب رفتارهای مجرمانه و تحلیل بزهکاری به عنوان وضعیتی انتخابی، محور اصلی هرگونه سیاست پاسخ دهی جنایی را در چارچوب ناتوان سازی و نیز عقوبت دهنده کیفری ترسیم نموده اند. امری که انتخابی و گزینشی شدن سیاست های بازپرورانه، ابتناء آن ها بر جهت گیری های راهبردی نظام سیاست گذاری، توانمندی ها و محدودیت های مالی و فنی نظام عدالت کیفری و نیز اراده معطوف به تغییر اشخاص بزهکار را به دنبال داشته است. بدین ترتیب، اهتمام در اجرای دقیق و اصولی تدابیر بازپرورانه و اصلاحی ای که تا پیش از این به عنوان دستورالعمل های علمی، مورد پذیرش عمومی اغلب نظام های سیاست گذار قرار گرفته بودند جای خود را به متروک گردیدن، محدود شدن دامنه اجرا و حتی در برخی موارد، ایجاد تغییرات اساسی در مبانی و بنیان های تدابیر یاد شده داده اند. در واقع مفهوم و فلسفه مجازات های بینابین، موضوع تغییرات اساسی و مهمی قرار گرفته است که تقریباً می توان آن را در حرکت به سوی مقرون به صرفه بودن، کنترل ریسک و مجازات و در نهایت، فاصله گرفتن از مبانی بازپرورانه و اصلاح گرایانه خلاصه نمود. تضاد و تعارض دو بینش یاد شده به میزانی است که حامیان اندیشه های بازپرورانه و اصلاح گرایانه، با ابراز تردید در هویت علمی رویکرد دوم، آن را به عنوان شکلی از سیاست های عوام فریبانه و غیر علمی مردود و ناپذیرفتنی معرفی نموده اند. در نظر ایشان، سیاست های یاد شده فارغ از هرگونه تلاش تجربه گرایانه ناظر بر شناسایی عوامل مؤثر در تکوین شخصیت های معارض قانون، منحصر به تدابیر کنشی موقتی و غیر مؤثر و هم چنین اقدامات واکنشی سزاگرایانه و ناتوان ساز گردیده است که بدون شناخت مقوله مجرمیت، شخص بزهکار را در معرض اقدامات اغلب احساسی و انتقام جویانه ای قرار می دهد.

آنچه که طی این نوشتار مورد بحث قرار می گیرد، شماری از معیارهای عقلانی حاکم بر فرآیند سیاست گذاری جنایی است؛ هر چند که معیارهای برآمده از مطالعات تجربی نیز مورد توجه قرار گرفته اند؛ مواردی نظیر لزوم مداخله نهادهای مدنی در فرآیند سیاست



گذاری جنایی که شواهد تجربی متعددی مبنی بر لزوم بکارگیری آنها در شرایط کنونی با توجه به تغییر بنیان های حاکم بر روابط میان حاکمیت و مردم و نیز افزایش کارایی و کاهش هزینه های نظام عدالت کیفری در ارتباط با آنها ملاحظه می گردد؛ همچنین منحصراً، مواردی مورد بحث واقع شده اند که واجد ماهیتی کلان بوده و مختص به بخش معینی از دامنه عملکرد نظام سیاست گذاری جنایی نیستند.

بخش اول: مبنای ارزیابی

عقلانیت از مبهم ترین اصطلاحات رایج در علوم انسانی است. فیلسوفان، جامعه شناسان، سیاستمداران و... هر یک این اصطلاح را در بستر معنایی و سطوح کامل متفاوتی به کار می برند؛ بطوری که مفهوم عقلانیت در هر سطحی در بردارنده معنای متفاوتی نسبت به سطح دیگر است. در این نوشتار مفهومی از عقلانیت مدنظر است که در چارچوب مطالعات جامعه شناختی، به عنوان دلیل رفتار و به منزله قابلیت استدلال پذیری شناخته می شود.

بند اول: عقلانیت در ارزیابی

در این قسمت تلاش می شود تا عقلانیت سیاست گذارانه و سیاست گذاری جنایی عاقلانه به عنوان دومی مسئله اصلی در این حوزه مورد بررسی قرار گیرند.

• عقلانیت سیاست گذارانه

اصطلاح عقلانیت به معنای برخورداری یک امر از قابلیت استدلال پذیری و توجیه منطقی، صرف نظر از منشأ و مبنای طرح استدلال، مورد استفاده قرار می گیرد و به این مسأله توجه می کند که آیا کنش و واکنش در سطح اجتماع را می توان از نظر منطقی توجیه نمود؟ عقلانیت در این معنا به شدت متأثر از تحولات مفهوم علم است. در این برداشت مضیق از عقلانیت، صرفاً اموری عقلانی محسوب می شوند که بتوان مبنای منطقی مشخصی برای آنها به شکلی تجربه پذیر ارائه کرد و پیامدهای ادعا شده برای چنین اموری را نیز در قالب پیمایش های میدانی به اثبات رسانید (ایروانیان، ۱۳۹۲، ص ۲۲۵). شاید بتوان تعقل مدنظر در اینجا را همان تعقل عملی - کاربردی و ابزاری در مقابل تعقل ارزشی (ذاتی) ماکس وبر دانست. وی تعقل ابزاری (ابزاری شدن عقلانیت) را تعقلی می داند که به نتایج نظر دارد و به دنبال بازدهی است. از این رو عقلایی بودن بر راه های مناسب برای نیل به هدف دلالت می کند (الوانی، ۱۳۹۵، ص ۴۱۵). از منظر وبر مردم در اعمال روزانه، مفاهیم اطراف خود را تجزیه و تحلیل می کنند و بهترین جایگزینی که آنها را به هدفشان می رساند دنبال می

کنند. بنابراین، عقلانی شدن فرایندی است که به وسیله آن شیوه های محاسبه دقیق و سازماندهی شامل قواعد و روش های انتزاعی، به طور فزاینده بر زندگی اجتماعی حاکم می شود (شیخ زاده و شیخ زاده، ۱۳۸۶، ص ۴۲).

در تعریف سیاست گذاری به این نکته اشاره شد که سیاست گذاری های عمومی جزئی از حرکت عمومی به سوی عقلانیت است و به عنوان شاخص اساسی دنیای مدرن شناخته می شود. علوم سیاست گذاری بخشی از جنبش عقلایی کردن زندگی بشری و عقلانی عمل کردن بشر است که به کمک آن انسان سعی می کند به تسلط روزافزونی بر زندگی اجتماعی خود دست یابد. در این میان، ارزیابی نیز به عنوان همگام همیشگی سیاست گذاری، در ارتباط با وارد کردن عقلانیت علمی بیشتر در تصمیمات عمومی است به گونه ای که صاحب منصبان سیاسی را به شناخت نتایج واقعی اعمالشان قادر می نماید.

هر نظام سیاست گذار در طراحی، تنظیم و عملکرد برنامه های سیاست گذاری های عمومی باید الزاماتی عقلانی را چه در سطح مفاهیم بکار رفته و چه در سطح ساختار و شرایط شکلی رعایت کند. ماهیت سیاست گذاری و مبنای ایدئولوژیک آن هر چه باشد، عقلانیت رعایت این الزامات را برای دستیابی به یک سیاست گذاری بخردانه و مؤثر ضروری می داند؛ زیرا عقلانی شدن سیاست گذاری مانع نفوذ تمایلات شخصی و منفعت طلبانه و تصمیم های شتاب زده و بعضاً علوآم فریبانه سیاست گذاران می شود. در سطح مفاهیم، از بایسته های عقلانی که در عرصه سیاست گذاری جنایی باید رعایت شود، علاوه بر تعریف دقیق مفاهیم بکار رفته، شفافیت و صراحت آنها است، بطوری که حداقل ابهام و تفسیرپذیری را داشته باشد. (ایروانیان، ۱۳۹۲، ص ۲۲۶)

• سیاستگذاری جنایی عاقلانه

از منظر ساختاری، در نظام سیاست گذاری جنایی که یک فرآیند سلسله مراتبی است و تمام اجزا و مراحل آن به طور نظام مندی با یکدیگر مرتبط هستند، سازوکارهای شکلی و ساختاری عقلانی ای، تعریف شده اند که تضمین کننده رعایت عقلانیت در فرآیند شکل گیری سیاست گذاری های جنایی بوده و روند منطقی حصول به این سیاست ها را ترسیم می کنند. ارزیابی، به عنوان یکی از سازوکارها، چه به عنوان مرحله پایانی فرآیند سیاست گذاری شناخته شود و چه به عنوان عنصر همگام با تمام مراحل سیاست گذاری، یک ضرورت عقلی به منظور حفظ نظام سیاست گذاری عمومی، به طور کلی و جنایی، به طور



خاص است؛ بدین نحو که ارزیابی با تکیه بر ضرورت شفافیت عملکرد و پاسخ‌گویی نهادهای طراح و مجری سیاست‌ها با استناد به شواهد عینی و تجربی بدست آمده، افزون بر اینکه مانع نفوذ رویکردهای منفعت طلبانه و عوام‌فریبی در عرصه سیاست‌گذاری می‌شود، به سیاست‌گذاران در اجرای مجدد، اصلاح، تغییر و یا حذف سیاست‌های اجرا شده کمک می‌کند. بدین ترتیب، همواره در مطالعات صورت گرفته راجع به سیاست‌های اجرا شده، از ارزیابی به عنوان ابزاری برای جمع‌آوری اطلاعات و تصمیم‌گیری بخردانه استفاده می‌شود؛ پژوهش‌های ارزیابی با رفع بسیاری از موانع موجود در سیاست‌گذاری بخردانه جنایی به بهبود غیرمستقیم نظام عدالت کیفری کمک می‌کنند. ارزیابی مانع تلاش‌های سیاست‌گذاران برای سیاسی کردن جرم یا تعمیم جرایم و جرم‌انگاری‌های افراطی و غیرمعمول می‌شود. چنانچه سیاست‌گذاران بخواهند بر نیاز به اعمال سیاست‌های خاصی تأکید کنند، باید با توسل به ادله و شواهد عینی - تجربی و انجام ارزیابی‌های علمی و فنی نه تنها وجود یک جرم خاص را نشان دهند، بلکه مسائلی چون شیوع جرم و دلایلی را که آن جرم می‌تواند به آسانی با اجرای یک سیاست خاص کنترل شود، نشان دهد. در غیر این صورت، آزادی عمل فراوانی برای سیاسی کردن جرایم و اجرای سیاست‌های مبتنی بر پرونده‌های خاص باقی خواهد ماند. بنابراین، به حکم عقلانیت باید نتایج را با اهداف یک سیاست که می‌تواند دستیابی به اهداف ایدئولوژی یا هر هدف دیگری مثل کنترل جرم باشد، بدون توجه به جریان ایدئولوژیکی مبنای سیاست‌گذاری، ارزیابی کرد. در صورتی که سیاست اجرا شده به اهداف تعیین شده برای آن دست نیابد، باید تغییر کند و یا اصلاح و یا حذف شود. به عنوان مثال، مهم‌ترین هدف قانونگذار ایرانی از اجرای اعدام برای جرایم مواد مخدر بین سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۷۷، ارباب و بازدارندگی بوده است. آمارها، اما حاکی از ناکارآمدی این سیاست در تأمین هدف بوده است. افزایش ۱۷ برابری کشفیات مواد مخدر و ۲۰ برابر شدن دستگیرشدگان جرایم مواد مخدر از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۷، ۲ برابر شدن اعدام‌شدگان از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۴ و جانشینی پسر ارشد یا برادر رئیس باندهای قاچاق مواد مخدر پس از اعدام وی نشان‌دهنده عدم اثربخشی اعدام در کاهش جرم و افزایش فعالیت قاچاقچیان به تناسب افزایش اجرای اعدام بوده است. با وجود ادامه همین رویکرد در سال‌های بعد، همچنان کشف و ضبط مواد مخدر در ایران بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۸ به شدت افزایش یافت. در سال ۲۰۰۹ کشفیات مواد مخدر در ایران برابر با ۸۹



درصد کل تریاک کشف شده در جهان و ۴۱ درصد کل هروئین کشف شده در جهان بود؛ در نتیجه، دستگیری قاچاقچیان ظاهراً افزایش یافته و سرنوشت بسیاری از آنها اعدام بوده است. در این میان کل تعداد اعدام شدگان و نیز درصد متهمان به جرایم مواد مخدر به شدت افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۹، ۱۶۶ مورد از ۳۸۹ اعدام که عفو بین الملل ثبت کرد به جرایم مواد مخدر مربوط می شد. بدین ترتیب، ملاحظه نتایج حاصل از اعمال سیاست اعدام در جرایم مواد مخدر، صرفاً گویای ناکارآمدی این سیاست است هرچند لزوماً از آن نمی توان نتیجه گرفت که راه حل حذف این کیفر در چنین جرایمی است، بلکه هرگونه تصمیم و راهکار دیگری در هر حال باید، مبتنی بر ارزیابی باشد. (غلامی، ۱۳۸۲، صص ۱۵۸ و ۱۵۹)

شکست نسبی سیاست گذاری های کیفری در مبارزه با جرایم مواد مخدر در ایران که ناشی از عدم ارزیابی علمی سیاست های اجرایی در این حوزه، طی این سال ها می باشد، این واقعیت را نشان می دهد که حسب آمار پیش گفته، سیاست جنایی سخت گیرانه ایران در این حوزه کارایی و اثربخشی لازم در کاهش و کنترل این جرایم را نداشته است. با وجود صرف هزینه های هنگفت در حوزه های مختلف از جمله اعمال کیفرهای سنگینی چون اعدام و حبس های بلندمدت، اهداف ارعاب و بازدارندگی تأمین نشده اند. با وجود چنین تجاربی، حتی در آخرین اقدام قانونگذار برای اصلاح سیاست گذاری در این حوزه و تصویب الحاق یک ماده به قانون مبارزه با مواد مخدر در تاریخ ۹۷/۷/۱۲ به منظور تعدیل مجازات اعدام، هیچ مبنایی از ارزیابی های علمی مربوط به اثربخشی یا عدم کارایی سیاست های سابق دیده نمی شود. عمده دلایل طرفداران این اصلاح، تلاش برای کاهش احکام اعدام در جرایم مواد مخدر تحت تأثیر فشارهای بین المللی و جلوگیری از استفاده سیاسی آنها علیه ایران می باشد (ایروانیان، ۱۳۹۲، ص ۱۷). مخالفان نیز، بدون ارائه نتایج ارزیابی های عینی و علمی از اثربخشی و کارایی اعدام های انجام شده طی این سال ها، تنها باتوجه به رویکرد و تجربه شخصی خود از پرونده های مواد مخدر، بر نقش بازدارندگی کیفر اعدام در چنین جرایمی تأکید می کنند و معتقدند هرگونه کاهش مجازات حتی در حد شایعه موجب افزایش جرأت و جسارت قاچاقچیان و گسترش فعالیت آنها می شود. بنابراین، ملاحظه می گردد سیاست جنایی ایران در چنین جرائمی، نه سیاست جنایی علمی بلکه سیاست جنایی عوام گرا است. در حالی که «سیاست» از حیث مفهومی مبتنی بر عقلانیت و سنجیدگی،



مسبق به بررسی ها و مطالعات کمی و کیفی است، و سیاست جنایی علمی ایجاب می کند علاوه بر بهره مندی از آموزه های حقوق کیفری و جرم شناختی و نظرات قضات، وکلا، کارشناسان، پلیس و...، کارنامه یک سیاست جنایی خاص مدتی پس از اجرا، ارزیابی شده و باتوجه به نقاط قوت و ضعف مورد بازبینی و اصلاح قرار گیرد. الزام نهادهای متولی سیاست جنایی به پاسخگویی، ابتدا با هدف نظارت و سپس یادگیری هماهنگی میان سیاست های مدون اجرایی، به سیاست گذاری بخردانه که همان سیاست گذاری و اجرای آن با کمترین هزینه و بیشترین کارایی است، منجر می شود. از این رو باید از ارزیابی برای افزایش پاسخگویی و اثربخشی نظام عدالت کیفری استفاده کرد (پاک نهاد، ۱۳۸۹، ص ۶۷).

عقلانیت، خود بر دو مبنای لزوم پاسخگویی نهادهای تدوین کننده و مجری سیاست ها با توسل به سیاست گذاری های مبتنی بر شواهد و یادگیری از یافته های تجربی ارزیابی که همان اصلاح، تغییر یا حذف سیاست های مورد ارزیابی است، استوار می باشد. امروزه از دولت انتظار می رود که مسئول آنچه انجام می دهد باشد و در برابر آنچه برای آن بودجه و سرمایه می پردازد، پاسخگو باشد. به علاوه سیاست هایی تدوین و اجرا کند که مبنایی در علم و دانش و یا شواهد و ادله ای در مورد اینکه چه چیز بهتر عمل می کند داشته باشند. دو علت اصلی چنین گرایش هایی مطالبات بیشتر از دولت و کاهش بودجه است. همچنان که وین ولش و فیلیپ هریس گفته اند «همانطور که منابع عمومی کاهش یافته اند، از نهادها خواسته شده است تا اثربخشی و کارایی خود را، در برآورده کردن اهداف خود نشان دهند.» فقدان اطلاعات و شواهد عینی کافی از تصمیمات و عملکرد سیاستگذاران جنایی منجر به شکل گیری تعبیر «جعبه سیاه» از سیاست جنایی شده است. ماهیت جعبه سیاه نظام سیاست جنایی در کنار بزرگی، پیچیدگی و پرهزینه بودن آن دشواری های بیشتری پدید می آورد. وجود سیاست هایی که مبتنی بر ادله و شواهد تجربی نمی باشند سبب می شود تا متولیان سیاست گذاری ها ندانند که چه سیاستی مؤثر بوده و چه سیاستی به رغم هزینه هایی که در بر داشته، فاقد کارایی لازم می باشد. بنابراین، پژوهش های ارزیابی به شکل گیری سیاست گذاری های مبتنی بر ادله عینی و متعاقباً روشن شدن ماهیت جعبه سیاه نظام سیاست گذاری جنایی، کمک می کند (محمدنسل، ۱۳۹۸، ص ۴۷). همچنین در سیاست گذاری مبتنی بر ادله و شواهد، همکاری و تعامل میان فراهم کنندگان (محققان و ارزیابان) و کاربران (سیاستگذاران) ادله و شواهد باید تقویت شود تا فاصله میان نیازهای



اطلاعاتی سیاست گذاران و اطلاعات ارائه شده توسط محققان و ارزیابان پر شود (پیکا، ۱۳۹۸، ص ۵۷).

اگر تحقیقات ارزیابی در سیاست گذاری ها، از جمله تصمیمات اتخاذی در نظام عدالت کیفری، نهادینه شوند، یک بستر حیاتی برای آگاهی، اطلاع رسانی و بهبود تصمیم گیری های دولتی فراهم می کند. بنابراین، ارزیابی دارای یک نقش مهم در آگاه سازی و بخردانه شدن فرایندهای سیاستگذاری است. اگر سیاست گذاری ها مبتنی بر شواهد علمی و تجربی نباشند، به عنوان مثال اگر نهاد سیاست گذار هیچ دلیلی برای این که یک سیاست مورد نیاز است و یک معضل اجتماعی واقعی و فوری را هدف قرار می دهد، ارائه ندهد، پیشرفتی در طراحی و اجرای آن بدست نخواهد آمد. همچنین، اگر شواهدی مبنی بر اینکه یک سیاست دارای مبانی نظری دقیق است، در دست نباشد و یا ادله تجربی دال بر اینکه تغییرات این سیاست منجر به پیامدهای بهتر می شود، وجود نداشته باشد، نمی توان راجع به حذف، اصلاح و یا ادامه اجرای سیاست ها به درستی تصمیم گیری کرد. با نهادینه کردن چنین دیدگاهی، پاسخگویی نهادها و اعتماد به سیاست گذاری های جنایی در سطح ملی افزایش می یابد، زیرا دلایل عینی کافی وجود دارند که سیاست ها بر پایه های منطقی و ادله علمی و تجربی استوار هستند. عدم استفاده از تحقیق تجربی ارزیابانه برای اطلاع نظام سیاست گذاری جنایی از عملکرد خود، پیامدهای جبران ناپذیری از جهات مختلف از جمله صرف منابع مالی فراوان بی حاصل، گسترش بی عدالتی و احساس عدم امنیت و اعتماد به سیاست گذاری ها را در پی خواهد داشت.

بخش دوم: الگوی کارآمدسازی مراجع پاسخ دهی

نظام سیاست گذاری جنایی به شکلی مبنایی و ذاتی به حاکمیت سیاسی مستقر در جامعه وابسته بوده و ورود ساختار سیاسی در روند طراحی و تنظیم آن، امری غیر قابل اجتناب به شمار می رود، با این وجود، همواره می بایست به این نکته نیز توجه نمود که چگونگی و نیز گستره این مداخله، مقوله ای عارضی و غیرذاتی بوده و به همین دلیل، زمینه مناسبی جهت ترسیم بایسته ها و الزامات حاکم بر روند یک سیاست گذاری کارآمد جنایی به شمار می رود. یکی از مهم ترین جلوه های مرکب از دو مقوله ذاتی و انتخابی یاد شده را می توان، در چارچوب تعیین مراجع مداخله کننده در روند طراحی و اجرای سیاست های پاسخ دهی ملاحظه نمود. اگرچه از یک سو، نظام سیاسی از صلاحیت انحصاری تعیین و ترسیم



نهادهای مداخله گر در روند سیاست گذاری جنایی برخوردار بوده و از سوی دیگر، حضور بخش دولتی در این روند نیز امری غیرانتخابی به شمار می رود به نحوی که نمی توان شکل گیری نظام سیاست گذاری جنایی ای را فارغ از حضور مراجع دولتی متصور دانست. با این حال، تصمیم نظام سیاسی در منحصر نمودن این مسأله به بخش دولتی و یا توسعه آن به سطح نهادهای مدنی و خصوصی، مقوله ای عارضی و مرتبط با کیفیت یک نظام سیاست گذاری جنایی است (محمد نسل، ۱۳۹۸، ص ۱۶۸).

تحولات صورت گرفته طی چند دهه اخیر موجب شد تا انحصار مداخله بخش دولتی در روند طراحی و اجرای سیاست های پاسخ دهی از وصفی ذاتی به مسأله ای عارضی و انتخابی تبدیل شود. به نحوی که دلماس مارتی با بازنگری در مفهوم سیاست جنایی و تعریف آن به عنوان «مجموعه روش هایی که هیأت (پیکره) اجتماع با استفاده از آنها پاسخ های به پدیده مجرمانه را سازمان می بخشد» (می ری، ۱۳۸۱، ص ۲۸). صلاحیت و شایستگی نهادهای غیردولتی در جهت ورود به گستره سیاست جنایی را به عنوان واقعیتی ملموس مورد پذیرش قرار داد. هرچند که تعریف یاد شده ناقص بوده و با منحصر نمودن دامنه نهادهای غیر دولتی به «جامعه مدنی نظیر نظام های صنفی، انجمن ها، سندیکاها و...» مداخله بخش خصوصی در این حوزه، به صراحت مورد اشاره قرار نگرفته است، لیکن توسعه دامنه مراجع سیاست گذار به سطح نهادهای یاد شده، به معنای خروج مفهومی، مقوله سیاست جنایی از انحصار بخش دولتی و قرار گرفتن این مسأله در دامنه گزینه های فراروی نظام های سیاسی بود. در چارچوب بحث از کارآمدسازی سیاست گذاری جنایی، آنچه که مورد توجه قرار می گیرد، بایسته بودن این امر برای ارتقاء سطح عملکرد نظام برنامه ریزی جنایی است. مسأله ای که علاوه بر الزامات نظری و مبنایی، دلایل متعددی نیز در حوزه اجرایی و عملیاتی در تأیید آن وجود دارد. به عبارت دیگر، صرف نظر از جهت گیری های ایدئولوژیکی نظام های سیاسی مبنی بر تهدید یا فرصت قلمداد نمودن شکست انحصار مراجع دولتی در تنظیم و اجرای سیاست های پاسخ دهی، عبور از مرزهای سنتی سیاست گذاری جنایی، تأثیر غیر قابل انکاری در افزایش سطح کارایی و نیز بهبود عملکرد برنامه های تدوینی دارد (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۷، ص ۱۶۸).

بخش سوم: مبانی نظری و برآیند اجرایی مداخله نهاد‌های مدنی در روند طراحی و اجرای سیاست های پاسخ دهی

نهاد های مدنی، به عنوان محور سازنده مفهوم مراجع غیر دولتی، به نهاد هایی گفته می شود که با مشخصه اصلی غیره دولتی بودن و عدم وابستگی تشکیلاتی و مالی به حاکمیت سیاسی و ارگان های دولتی کشور و با هدف گرد آوری مطالبات و الویت بندی نیاز ها و ارتقای درک جامعه از موضوعی که برای آن تشکیل شده اند، بوجود آمده اند و به منظور تنظیم مطالبات، با مأموریت دولت و بخش خصوصی در جهت توسعه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه گام بر می دارند. انواع نهاد های مردمی شامل: احزاب، جمعیت های سیاسی، انجمن ها و تشکل های صنفی، انجمن های خیریه اجتماعی و انجمن های علمی، هنری می باشد که در این گفتار مبانی نظری و برآیند اجرایی آن ها در روند طراحی و اجرای سیاست های پاسخ دهی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

بند اول: مبانی نظری

جزمیت شناخت علمی با پردازش تجربه گرایی تعمیق یافته به عنوان یگانه محور شناخت علمی، دامنه حصول به معرفت را بسیار محدود نمود. امری که ساده سازی غیر واقع بینانه انسان و محیط اجتماعی در پرتو عینیت گرایی ادعا شده و در حقیقت انگاره های ذهنی تجربه گرایان را به دنبال داشت. در دامنه چنین تجربه گرایی انحصار طلب و محدودی، الگوهای متنوع و متکثر عقیدتی و فرهنگی نیز به عنوان تجریدات ذهنی برآمده از جهالت های انسان بدوی به کلی کنار گذاشته شدند. برآیند این نظام فکری، شکل گیری دو راهبرد مبنایی در رابطه با نحوه اداره اجتماع و نیز هدایت عمومی افراد جامعه بود. در سطوح اداری، منحصراً نظام های مدیریتی بوروکراتیک به عنوان سیستم هایی برآمده از عقلانیت مدرن مورد استفاده قرار گرفتند. در چارچوب چنین نظام هایی، نظم یکنواخت و تکرار شونده از سطوح عالی مدیریتی - که برخوردار ی ایشان از عقلانیت مفروض بود - به سطوح اجرایی تحمیل گردید. به نحوی که هرگونه خلاقیت فردی در سطح عوامل اجرایی و نیز هر قسم عملکرد خارج از ساختار رسمی اداری به عنوان مداخله های غیر علمی و فاقد اعتبار، نادیده انگاشته شدند. در سطح کلان اجتماع نیز تلاش گردید تا بر مبنای داده های حاصل از تجربه گرایی تعمیق یافته، الگوهای رفتاری و هویت های فردی عموم افراد جامعه تحت



نظمی واحد شکل گیرد: «وبر، بیم آن را دارد که با گسترش سریع بوروکراسی و عقل ابزاری، نظم نوین، خصلت قفس آهنین به خود گیرد و با عقلانی شدن همه چیز در جامعه، هنجارها نیز صبغه عاطفی خود را از دست دهند در نتیجه از این پس، همه چیز وارد محاسبه عقلانی می شود. در چنین فضایی تنها راه حل باقیمانده همان راه حل هابزی است یعنی راه حلی که از آن عنصر آزادی اراده و ذهنیت حذف شده است. در قفس، هدف و اراده معنا ندارد و رفتار اشخاص خصلت رباتیک به خود می گیرد که از بیرون برای آنها طراحی شده است» (چلبی، ۱۳۸۸، ص ۳۴).

اضمحلال شناخت جزئی از علم و کاهش اعتبار تجربه گرایی تعمیق یافته، به ویژه در سطح شناسایی عملکردهای انسانی و نیز نهادهای اجتماعی، جایگاه مرتفع بسیاری از الگوهای یکنواخت فکری و مدیریتی برآمده از آن را به شدت متزلزل ساخت. به نحوی که ناآگاهی عمومی افراد جامعه و نیز توانایی استثنایی و منحصر به فرد شماری معدود از برنامه ریزانی که تحت تعلیمات مشخص علمی، مدعی برقراری بهترین روش های اداره و هدایت بخش های مختلف اجتماع بودند تا سطح قابل ملاحظه ای مورد تردید واقع شد (استیرن، ۱۳۹۰، ص ۸۱).

متعاقب تحولات یاد شده، رویکردهای نوینی مطرح گردیدند که در سطوح افراطی، نسبیت مطلق شناخت و در ابعاد میانه روتر، نظریه ای بودن، علم را مطرح نمودند. قائلین به اندیشه های نسبیت گرا به ویژه، متفکران پست مدرن، اگرچه در حذف مفهوم شناخت بین الازدهانی و تعمیم پذیر تجربی و عقلانی در دامنه علوم طبیعی چندان موفق نبودند لیکن دیدگاه های ایشان در حذف ابر روایت ها و پذیرش روایت های فردی، محلی و اغلب ذهنی و تجریدی به شکل قابل ملاحظه ای در گستره علوم اجتماعی مورد توجه قرار گرفت. امری که می توان برخی از مهم ترین نموده های آن را در سطح تغییر روش های مدیریتی از الگوهای تحمیلی بالا به پایین به شیوه های مشارکتی و چند فازی و هم چنین در چارچوب تحول مراجع مداخله کننده در اداره عمومی جامعه از سازمان های متمرکز دولتی، به نهادهای متکثر مدنی ملاحظه نمود. علاوه بر این، در سطح افکار عمومی مردمان جوامع گوناگون نیز می توان، تأکید بر ارزش های نسبیت گرای پست مدرنیستی، به ویژه در رابطه با تعمیق جلوه های خود محوری را، مشاهده کرد. با احتساب نتایج یکی از پیمایش های جهانی صورت گرفته در این رابطه، تحول ارزشی صورت گرفته در دوران معاصر این گونه



تبیین شده است: «ارزش های پست مدرن به جای تسلیم در برابر اقتدار بر خود ابزاری تأکید می ورزند. آنها در برابر گروه های مختلف رواداری نشان می دهند» (انگلهارت، ۱۳۸۰، ص ۶۰).

در چارچوب تحولات یاد شده، مدل دولت رفاهی به عنوان ساختار سیاسی بازمانده از دامنه تفکرات جزمیت گرای علمی که بر مبنای پذیرش تجربه گرایی تعمیق یافته، قائل به مداخله گسترده نهادهای دولتی در روند اداره اجتماع بود و با اتکاء بر رهیافتی آسیب شناسانه و مبتنی بر شناسایی مکانیزم های تجربی حاکم بر انسان و اجتماع، سیاست هایی را به منظور حل معضلات فردی و اجتماعی از طریق مرتفع نمودن زمینه ها و دلایل بروز آنها ارائه می نمود، به تدریج منسوخ گردیده و جای خود را به ساختارهایی داد که بر پایه محدود نمودن حداکثری دامنه مداخله نهادهای دولتی و بازنگری در ارکان سنتی قدرت و نظارت نظام سیاسی بر جامعه همسویی بیشتری با انتظارات عمومی جامعه داشتند. (پاک نهاد، ۱۳۸۹، ص ۹۱)

در دوره غلبه رویکرد سیاسی، رفاه مدار که طی دو دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم، حاکمیتی مطلق در حوزه سیاسی اروپای غربی داشت، جامعه مدنی به جهت ماهیت مداخله گر - ساخت رفاهی - بالندگی چندانی نداشت. مداخله گسترده دولت در اغلب حوزه های زندگی اجتماعی و تصدی گری گسترده آن در عمل فضای اندکی را برای فعالیت جامعه مدنی باقی می گذاشت. مداخله دولت رفاهی اگر چه با هدف افزایش سطح انسجام ملی در بهبود به زیستی افراد جامعه صورت می پذیرفت، با سلب حق مداخله مستقل بخش غیردولتی و با تکیه بر سیاست هایی که قدرت نوآوری و ابتکار عمل را از این نیروها سلب می کرد به تضعیف جامعه مدنی انجامید. با قدرت گیری حزب های راست نو، اندیشه های رفاهی، مورد تردید جدی قرار گرفتند. در نتیجه، مجموعه بنیان هایی که پیش از این توجیه گر دخالت گسترده دولت در اجتماع بودند، با انتقادهایی کوبنده کنار گذاشته شدند (گیدنز، ۱۳۸۲، ص ۶۱).

در این راستا، نظریه دولت کوچک با محوریت مداخله حداقلی در فضای اجتماعی مطرح شد و در نتیجه، دامنه دولت بسیار محدود و تصدی گری آن کاهش چشمگیری یافت در نبود مداخله یا ارائه هر گونه برنامه دولت مدار در بسیاری از حوزه های اجتماعی، ساختارهای غیر دولتی با نقش آفرینی در بسترهای واگذار شده، توسعه چشم گیر و فزاینده ای پیدا



کردند. بدین ترتیب با حذف رویکردهای تمرکز گرا، جامعه مدنی نیز در دو سطح کمی و کیفی گسترش چشمگیری یافت. در این وضعیت، عموم افراد جامعه فارغ از الگوهای پیش ساخته ای که هویت ایشان را تحت وابستگی طبقاتی یا نیازهای رفاهی ترسیم می کنند «برای آنکه ادراک منسجمی از هویت خود داشته باشند باید سرگذشت های خودشان را بسازند. با این همه آنها بدون کنش با دیگران نمی توانند چنین کاری را انجام دهند و همین واقعیت است که همبستگی های نوین را می آفریند» (پیشین). در پرتو این تحولات بود که مرزهای سنتی حقوق کیفری نیز در هم شکسته و گونه جدیدی از اقدام های پیشینی و پسینی در قبال جرم و کژروی شکل گرفت. رشد روزافزون شیوه های گوناگون پاسخ دهی نهادهای مدنی به جرم و کژروی و انسجام تدریجی رویکردهای آن، این امکان را فراهم کرد که جامعه مدنی در کنار دولت به مثابه یکی از مراجع پاسخ ده به جرم و کژروی مطرح شود و بتواند به بررسی تخصصی این پدیده ها فارغ از محدودیت های حاکم بر بخش های دولتی بپردازد.

همان گونه که پیش تر نیز مورد اشاره قرار گرفت، حوزه نهادهای غیردولتی از دو بخش جامعه مدنی و بخش خصوصی تشکیل می شوند. جامعه مدنی نوعی نهادسازی غیر دولتی و فاقد اقتدار رسمی در بستری متکثر از عقاید و منافع است که برای انتفاع شخصی ایجاد نشده است. از نگاه دقیق تر می توان گفت که جامعه مدنی برای منفعت مادی ایجاد نشده و چنین انتفاعی از هدف های اصلی تشکیل آن نبوده است. نمای بیرونی جامعه مدنی بر سازمان دهی آگاهانه نیروها از سوی اشخاص عادی و فارغ از مداخله دولت مبتنی است. ولی از دیدگاه ماهیتی، جامعه مدنی هیچ گونه هویت مشخص، تعریف شده یا ثابتی ندارد. در واقع، گونه گونی دیدگاه ها و منافع به نوعی مشخص کننده چیدمان ماهیتی جامعه مدنی است. جامعه مدنی خودمحور بوده و دارای رویکرد مستقلی نسبت به اندیشه های رسمی در ساخت سیاسی و افکار توده است (ویلایمز، ۱۳۸۳، ص ۵۷).

در سطح نظام های سیاسی نادمکراتیک، ماهیت استبدادی این گونه نظام ها مانع از شکل گیری جامعه مدنی است. در چنین ساخت هایی، ساختار قدرت می کوشد تا کارکردهای جامعه مدنی را به توده مردم منتقل کرده و از رهگذر مداخله مستقیم عموم افراد در سیاست هایی که هم از نظر ساخت و هم از نظر ماهیت، به کلی دیکته شده و تعیینی هستند؛ نبود جامعه مدنی را در سطح اجتماع جبران کند. در واقع، توده متشکل در بستر



فرمایشی نظام سیاسی، نقشی را که جامعه مدنی در جامعه های دموکراتیک بر عهده می گیرد ایفا می کند. به همین علت است که از توده ها به منزله یکی از مراجع سیاست گذار در کنار جامعه مدنی نام برده نمی شوند در واقع، توده ها از یک سو هویت مستقلى در کنار دولت های خودکامه در فرآیند سیاست گذاری نداشته و از سوی دیگر به منزله ابزاری فاقد خلافت و تفکر در راستای اجرای برنامه های از پیش تعیین شده دولتی مورد بهره برداری قرار می گیرند (پیشین).

شکل گیری و نیز توسعه روزافزون دامنه مداخله نهادهای برآمده از جامعه مدنی در روند طراحی و اجرای سیاست های پاسخ دهی جنایی را می توان، یکی از نتایج ناشی از تغییر بنیان های شناخت علمی و به دنبال آن، تحولاتی دانست که با حذف انگاره های منسوخ شده پیشین، نظم ساختاری و ارکان مدیریتی جامعه را در سطوح سیاسی و اداری دگرگون ساخته است.

بند دوم: برآیند اجرایی

مداخله جامعه مدنی در روند سیاست گذاری جنایی در بردارنده برخی آثار و نتایج منحصر به فرد و ویژه ای است که به عنوان کارکرد اصلی و راهبردی، ورود مراجع یاد شده به روند طراحی و اجرای برنامه های پاسخ دهی، با آن شناسایی می شوند. بدیهی است، فراتر از موارد یاد شده، نتایج دیگری را نیز می توان مورد اشاره قرار داد. لیکن موارد مورد بحث، برآیند اصلی و محوری حاصل از وارد گردیدن نهادهای مدنی به عرصه سیاست گذاری جنایی تلقی نمی شوند. با توجه به مراتب یاد شده، ضمن اذعان بر غیره تحدیدی بودن نتایج برشمرده شده در این بخش، کارکردهای اصلی و راهبردی حاصل از مداخله نهادهای مدنی تحت سه محور بهینه سازی، مؤثرسازی و تکمیل نمودن سیاست های پاسخ دهی به شرح ذیل ارائه می گردد (پیکا، ۱۳۸۹، ص ۱۴).

الف) بهینه سازی سیاست های پاسخ دهی

یکی از مهم ترین کارکردهای مورد انتظار از مداخله نهادهای مدنی در روند طراحی و اجرای سیاست های پاسخ دهی، بهینه سازی و ارتقاء سطح عملکرد راهبردهایی است که توسط مراجع دولتی تهیه و به مرحله اجرا گذاشته می شوند. موقعیت منحصر به فرد نهادهای مدنی به عنوان مراجعی غیر دولتی که در تماس مستقیم با واقعیت های جاری در سطح اجتماع قرار دارند به آن ها این امکان را می دهد تا فارغ از انگاره های سازمانی و



هدایت شده متولیان بخش دولتی و نیز موضع گیری های اغلب مصلحت اندیشانه مؤسسات خصوصی، دیدگاه ها و نظریات انتقادی خود نسبت به عملکرد نظام سیاست گذار جنایی را ابراز نموده، ضعف ها، خلاء ها و اشتباهات صورت گرفته در روند طراحی و اجرای برنامه های پاسخ دهی را یادآور سازند. نهادهای مدنی می توانند با متشکل ساختن عمومی افراد جامعه ذیل ارزش های مشترک انسانی، نظیر رعایت الزامات حقوق بشر و نیز سازماندهی اشخاص ذی نفع، ذیل یک نهاد منسجم و یا ذیل گروه ها و طیف های مشخص، نظیر قربانیان خشونت های جنسی، بازماندگان جرایم تروریستی و... دیدگاه ها، نیازمندی ها و خواسته های عمومی جامعه را که تا پیش از این، به دلیل عدم وجود نهاد حمایتی، امکان ابراز آن را نمی یافتند به مراجع رسمی منعکس نموده و با اعمال فشار به دست اندرکاران نظام برنامه ریزی جنایی، آنها را به سوی تدابیر تنظیمی در جهت رعایت منافع یاد شده، هدایت نماید. بدیهی است، عملکرد انتقادی نهادهای مدنی اجرای بهینه تر و کارآمدتر سیاست های تنظیمی را به دنبال داشته، نارضایتی افکار عمومی از عملکرد دستگاه عدالت کیفری را نیز به نحو محسوسی کاهش خواهد داد. هم چنین این نهادها را می توان مانعی در برابر استمرار اجرای سیاست های نمایشی و تبلیغی به شمار آورد. چرا که با انعکاس عمومی واقعیت های جاری در سطح اجتماع، صوری بودن موضع گیری های اتخاذ شده، آشکار می گردد و بستر مطلوبی جهت طرح برنامه های پاسخ دهی واقعی و مؤثر، فراهم خواهد شد (استیرن، ۱۳۸۱، ص ۶۹).

ب) مؤثرسازی بعدی سیاست های پاسخ دهی

برآیند نهایی هر یک از گونه های برنامه ریزی جنایی در بستر دو محور راهبردی، تنظیم صحیح تدابیر پیشنهادی و اجرای مؤثر آنها مشخص می شود. بدین ترتیب، حتی طراحی عالی ترین سیاست های پاسخ دهی نیز بدون آگاهی از اقتضائات اجرایی، تدابیر پیش بینی شده در سطح یک محیط اجتماعی معین و هم چنین فارغ از ثبات نسبی پیش بینی های به عمل آمده سیاست گذاران، از چگونگی عملکرد بزهکاران و قربانیان در وضعیت های ارتکاب جرم، کسب نتیجه ای درخشان در جهت کنترل رفتارهای مجرمانه را به همراه نخواهد داشت. بدین ترتیب لزوم توجه به بسترهای اجرایی در شرایطی که متعاقب شناسایی وضعیت های مسأله ساز و الگوهای رایج ارتکاب جرم، راهبردهای پاسخ دهی جدیدی طراحی و به مرحله اجرا گذاشته می شوند، اهمیتی دو چندان می یابد؛ چرا که به

رغم تغییر مستمر الگوهای رفتاری اشخاص در سطح جامعه، تدابیر پاسخ دهی تنظیم شده طی مدت زمان نسبتاً طولانی ای ثابت باقی می ماند. تحول الگوهای رفتاری یاد شده در برخی موارد به شکل گیری فرصت ها و زمینه های جدید ارتکاب جرم منجر می شود. به عنوان نمونه، بزهکاران با تغییر روش های ارتکاب جرم از شیوه های خطرناک شناسایی شده فاصله گرفته و به تدریج، الگوهای کمتر شناسایی شده یا حتی کاملاً جدیدی را جایگزین روش های منسوخ شده پیشین می نمایند. در برخی موارد نیز دگرگونی های صورت گرفته در شیوه رفتار و سلوک قربانیان بالقوه جرایم، شکل گیری بسترهای جدید بزه دیدگی را به دنبال دارد. بدین معنا که بازدارندگی نسبتاً بالای برنامه های تنظیمی، به ایجاد احساس کاذب امنیّت و کمرنگ شدن ترس از بزه دیدگی منجر شده و متعاقب آن، اشخاص با نادیده انگاشتن برخی ضرورت های پیشگیری کننده، ناآگاهانه شرایط ارتکاب جرم را تسهیل نموده و خود را در معرض خطر بزه دیدگی قرار می دهند (پاک نهاد، ۱۳۸۹، ص ۸۷).

توجه به تحولات به وقوع پیوسته در سطح بستر اجرایی تدابیر پاسخ دهی جنایی، متعاقب وضع آنها و به ویژه، تغییرات ایجاد شده در الگوهای رفتاری قربانیان بالقوه جرایم، از چنان اهمیتی برخوردار است که برخی از نویسندگان، نادیده گرفته شدن این امر در سطح راهبردهای ناتوان ساز کنونی را، به عنوان یکی از دلایل شکست تدابیر یاد شده، معرفی نموده اند: «هرچند که مدل های مکانیکی تعیین جرم به نتایج مشخص و روشنی منجر می شوند لیکن چنانچه مجرمین و قربانیان در چارچوب یک مدل مکانیکی رفتار نکنند، چنین نتایجی قابل اعتماد و تکیه نخواهند بود. در این چارچوب مفهومی، نرخ ارتکاب جرایم به عنوان برآیند نهایی حاصل از تعامل پویای میان مجرمین، دستگاه عدالت کیفری و عموم مردم جامعه در سطحی گسترده، در نظر گرفته شده است. اگر [در شرایط کنونی] دامنه امکانات و نیز اثربخشی تدابیر دستگاه عدالت کیفری افزایش یافته است، بنابراین کاهش اولیه در نرخ ارتکاب جرایم (که ناشی از افزایش بازدارندگی و یا ناتوان سازی بزهکاران است) می تواند قربانیان بالقوه جرایم را به تعدیل برخی از الگوهای رفتاری تحریک نماید. به عنوان مثال، چنان چه قربانیان یاد شده تلاش های ناظر به مراقبت از خود در سطح اجتماع را به نحو محسوسی کاهش دهند، موفقیت اولیه دستگاه عدالت کیفری در کاستن از میزان ارتکاب جرم، حداقل در رابطه با قربانیان یاد شده، به کلی زائل خواهد گردید»



(Blumstein, ۱۹۸۶, p ۲۱۳). راهکارهای پیش روی نظام سیاست گذار در جهت مقابله با تغییرات بعدی سطوح تحت سیاست گذاری، حسب نوع دگرگونی صورت گرفته، متفاوت است. در رابطه با تغییر روش های ارتکاب جرم، شیوه معمول، تنظیم مجدد تدابیر پاسخ دهی به منظور انطباق با شرایط جدید است. در رابطه با تغییر الگوهای رفتاری قربانیان بالقوه جرایم، علاوه بر روزآمد نمودن تدابیر تنظیمی، که مسأله ای زمان بر و هزینه بردار است، راه حل دیگری نیز در برابر نظام سیاست گذار قرار دارد که نه تنها معایب راهکار پیشین را ندارد بلکه با تثبیت و تعمیق سیاست گذاری صورت گرفته در سطح اجتماع، از تغییرات غیر ضروری و زودهنگام راهبردهای تنظیمی نیز جلوگیری به عمل می آورد. در این راستا، نظام سیاست گذار می تواند از طریق ارتقاء سطح آگاهی بزه دیدگان و هم چنین واقع بینانه نمودن تصویر و تصورات ایشان از دامنه بازدارندگی سیاست های تدوینی، مانع از بروز رفتارهایی گردد که با کاهش سطح امنیت بزه دیدگان بالقوه، فرصت های جدید ارتکاب جرم را در برابر بزهکار قرار داده، با افزایش بعدی نرخ ارتکاب جرم، تلاش های صورت گرفته به منظور کنترل دامنه ارتکاب جرایم را خنثی و بی اثر سازد. امری که از آن می توان به مؤثرسازی بعدی سیاست های تدوینی یاد نمود. بدیهی است، روش های گوناگونی به منظور افزایش سطح آگاهی عمومی اشخاص در معرض خطر بزه دیدگی، در دسترس نظام سیاست گذار قرار دارد. به نظر می رسد که یکی از بهترین، مؤثرترین و کم هزینه ترین گزینه های موجود، استفاده از ظرفیت های نهادهای مردمی است. این گونه نهادها به دلیل برخورداری از پایگاه عمیق اجتماعی، ارتباط مستقیم با اشخاص، برخورد تخصصی با معضلات اجتماعی و هم چنین استفاده از کادر اجرایی داوطلبی که اغلب خود قربانی رفتارهای نابهنجاری شده اند که نهاد مدنی به منظور مقابله با آن تشکیل یافته است، از شناخت واقع بینانه تری نسبت به قربانیان بالقوه ای که در حیطه فعالیت های ایشان قرار دارند، برخوردار بوده، شرایط لازم به منظور ارتقاء دامنه آگاهی عمومی اشخاص در معرض خطر بزه دیدگی را در اختیار دارند. امری که دسترسی به آن برای مراجع دولتی ناممکن و دور از تصور به نظر می رسد (پاک نهاد، ۱۳۸۹، ص ۲۵).

ج) تکمیل نمودن سیاست های پاسخ دهی

بطور کلی نهادهای مدنی را می توان ازجمله گزینه های پیش روی نظام سیاست گذار به منظور اجرای سیاست های پاسخ دهی تنظیمی به شمار آورد. با این حال، این امر به معنای



قرارگرفتن نهادهای یاد شده در وضعیتی همسان و مشابه دست اندرکاران بخش دولتی و خصوصی در دامنه نظام سیاست گذاری جنایی نیست. موارد متعددی وجود دارد که اجرای مؤثر و کارآمد سیاست پاسخ دهی معینی، مستلزم جلب حمایت نهادهای مدنی بوده و شبکه های خدمت رسانی دولتی و یا خصوصی از توانمندی لازم در این خصوص برخوردار نیستند. این مسأله به ویژه در وضعیتی که اجرای مؤثر تدابیر پاسخ دهی، مستلزم وجود سطح بالایی از تعامل و درک عمیق آسیب وارد شده به قربانی، عملکرد مسئولانه و هم چنین عرضه گسترده خدمات فراتر از توانایی مالی نظام سیاست گذار است، جایگاه نهادهای یاد شده در رابطه با سیاست های پاسخ دهی تنظیمی را به شکل محسوسی متمایز و برجسته می سازد. به عنوان نمونه؛ اجرای مؤثر مجازات های اجتماعی مستلزم همکاری واقعی نهاد مجری با مرجع قضایی به منظور شناسایی وضعیت بزهکار و نیز آگاهی از اهداف تدابیر یاد شده است؛ امری که در مراکز دولتی و نیز مؤسسات خصوصی شرایط چندان مطلوبی به منظور حصول به آن مشاهده نمی شود (پیشین، ص ۲۷). نهادهای مدنی به ویژه انجمن هایی که در دامنه ای مرتبط با جرم ارتكابی شخص بزهکار، فعالیت می نمایند، با در اختیار داشتن سطح بسیار بالایی از انگیزه های اجتماعی و مشارکتی و نیز آگاهی از ماهیت، دلایل ارتكاب و آثار سوء رفتارهای مجرمانه یاد شده، از توانمندی لازم به منظور اجرای مؤثر و کارآمد مجازات های اجتماعی در راستای کمک به بازسازی شخصیت بزهکار برخوردار هستند. در این خصوص می توان به مقوله حمایت از قربانیان جرایم خاص نظیر، خشونت های خانگی یا تجاوزهای جنسی اشاره نمود که اجرای موفقیت آمیز سیاست های یاد شده نیز مستلزم، درک عمیق شرایط و موقعیت آسیب پذیر شخص قربانی است. بدیهی است، دسترسی به تدابیر مؤثری، که قادر به رفع بخش قابل توجهی از نیازمندی ها و مشکلات چنین قربانیانی گردد، از طریق کارکنان نهادهای مدنی که به شکلی غیرانتفاعی و داوطلبانه حاضر به همکاری بوده و اغلب به نحوی با قربانیان چنین جرایمی ارتباط داشته و حتی در برخی موارد، از جمله بزه دیدگان پیشین آن به شمار می آیند، نیز با سهولت بیشتری امکان پذیر می گردد. نهاد مردمی (حمایت گر قربانیان جرایم خاص)، خدمات داوطلبانه، کمک ها و حمایت های ارزشمندی را برای بزه دیدگان یا بازماندگان این گونه جرایم تأمین می کند. از آنجا که دولت بیش از پیش روی اقدامات نهاد مورد بحث برای تأمین خدمات ارزان و مؤثر برای بزه دیدگان تأکید کرده و احساس می کند که یک دولت



پاسخ گو بایستی از امکان دسترسی بزه دیده به آنها اطمینان حاصل کند، در نتیجه این نهاد، در ایجاد فشار برای تأمین منافع بزه دیدگان، اعتماد به نفس حاصل کرده است (ویلیامز، ۱۳۸۹، ص ۳۲۳).

نتیجه گیری

شناخت نظریه ای از علم، نقطه پایانی بر انحصارطلبی رویکردهایی به شمار می رود که با استفاده از تجربه گرایی تعمیق یافته اقدام به شناسایی عوامل زیستی و اجتماعی مؤثر در ارتکاب جرم نموده، مکانیزم های غیر قابل عدولی را در رابطه با تبیین دلایل بروز جرم ترسیم و مطابق با آنها نیز راه حل های مشخصی را به عنوان نسخه های معجزه آسای حل مسأله مجرمیت نمودار می ساختند. در بستر تأویل نظریه ای از دامنه شناخت علمی، علاوه بر رویکردهای تعمیق یافته تجربی، شناخت عقلانی-تجربی غیر تعمیق یافته ای که با پردازش مسأله مجرمیت به عنوان انتخاب آزادانه بزهکار، اقدام به شناسایی بزهکاران حسب جرایم ارتكابی و نیز شیوه های ارتكاب جرم به منظور تعیین دسته های مجرمین خطرناک می نماید نیز، امکان طرح در دامنه تدابیر پاسخ دهی را کسب نمود. امری که می توان از آن به عنوان حرکت از دامنه شناخت تجربی دلایل ارتكاب جرم به سوی شناسایی عقلانی-منطقی بزهکاران، در جایگاه عاملین مختار بروز رفتار مجرمانه یاد نمود. در این میان، ارزش ها و باورهای مؤثر در روند طراحی سیاست های پاسخ دهی نیز بار دیگر مورد توجه قرار گرفتند و بدون پردازش هرگونه تصویر غیر واقع بینانه ای از نظام عدالت کیفری و نیز بدون تحمیل نقش های غیر واقعی و مصنوعی تدارک دیده شده، برای بزهکاران، بزه دیدگان و دیگر اشخاص درگیر فرآیند کیفری، سیاست های معقولانه تری ترسیم نمودند. با عنایت به آنچه که بیان گردید به نظر می رسد که در بستر شناخت تجربی و عقلانی، الگوهای جهانی حاکم بر سیاست گذاری جنایی را تنها می توان، در بستر الزامات شکلی و غیرماهوی ای مطرح نمود که بایسته بودن فرآیند حصول به پاسخ را تحت انگاره های علمی تضمین نموده و مداخله رویکردهای ارزش گرایانه و باورمندانه سیاست گذاران در تنظیم و تنسيق برنامه های پاسخ دهی را به حداقل رساند؛ مواردی نظیر نظام مندی و شفافیت سامانه پاسخ دهی جنایی و... اموری که اگرچه از ادعاهای علمی و شناختی پیشین فاصله چشمگیری دارند، لیکن اثرگذاری آنها در ارتقاء سطح عملکرد نظام سیاست گذار جنایی غیر قابل انکار است. از یک سو نحوه و فرآیند سیاست گذاری جنایی در ایران، با پاسخ های مقطعی، فوری



و مبتنی بر ملاحظه های سیاسی به جرم که معمولاً فاقد شاخص های عینی سنجش پذیر هستند امکان دسترسی به شواهد و دلایل تجربی کافی در مورد نتایج واقعی این مداخله ها را از بین می برند؛ از سوی دیگر، نبود تقاضا برای پاسخگویی یا اساساً عدم تقید و پابندی تدوین کنندگان و مجریان سیاست های جنایی به پاسخ گویی، انگیزه و تمایلی برای آزمون سیاست ها باقی نمی گذارد. در جامعه ای که ضرورتی برای پاسخگویی افراد در سطوح مختلف وجود ندارد و از اساس چنین فرهنگی در میان اعضاء تعریف نشده است، متولیان امر نیز نیازی به آزمون و ارزیابی برنامه ها و سیاست های تدوینی و اجرایی نمی بینند تا پس از ارزیابی و سنجش نتایج، در خصوص میزان کارایی و موفقیت آنها در دستیابی به اهداف و اثربخشی هزینه های صرف شده در این راستا پاسخ گو باشند، به طوری که اجرای برنامه های ناکارآمد متوقف و سرمایه های بیشتری صرف اجرای قوی تر سیاست های کارآمد گردد.

با اصلاح چالش ها و خلاء های مبنایی فوق و پس از تبیین مفهوم علمی ارزیابی و تفکیک آن از مفاهیم مشابهی چون نظارت، بازرسی، ارزشیابی و... نوبت به رفع موانع ساختاری و روش شناسی می رسد. نبود نهاد متولی و نیروی انسانی متخصص در ارزیابی، توسل به معیارهای کمی صرف (مثلاً افزایش هر چه بیشتر تعداد پرونده های مختومه) بدون لحاظ شاخص های کیفی برای ارزیابی عملکرد نهادهای مختلف نظام عدالت کیفری و عدم شفافیت در ارائه و دسترسی به داده ها و اطلاعات مربوط به حوزه سیاست جنایی از دیگر موانع دستیابی به سیاست گذاری های بخردانه جنایی است. هر تحقیقی با عنوان «ارزیابی یک سیاست» باید از اصول اساسی پژوهش های ارزیابانه، از جهت روش شناسی، ابزارها، انواع و مدل ها، دسترسی کامل به اطلاعات و داده های دقیق و معتبر، نهادها و ویژگی های ارزیابان، سهام داران و ذینفعان ارزیابی، شاخص سازی های علمی و منطبق بر معیارهای دقیق و درست پیروی کند. در غیر اینصورت عنوان «پژوهش ارزیابی» بر آن صدق نمی کند. در چارچوب این نوشتار، شناخت عقلانی، تجربی و تجریدی به عنوان بنیادین ترین مؤلفه های مؤثر در طرح یک نظام سیاست گذاری جنایی معرفی شده اند. مؤلفه هایی که در بستر هر یک از تأویل ها و تفسیرهای به عمل آمده از آن ها، الگوی متفاوتی از سیاست های پاسخ دهی به جرم و کژروی ارائه نموده و متعاقب آن نظام سیاست گذاری جنایی نیز در چارچوب مختصات و ویژگی های متفاوتی تکوین یافته است.



در ادامه و براساس مطالب بیان شده پیشنهاد می شود که با ترغیب و راهنمایی سیاست گذاران به اتخاذ رویکرد ارزیابانه پژوهش، دریچه ای برای آن ها بسوی سیاست گذاری های بخردانه جنایی با تکیه بر یافته های حاصل از ارزیابی سیاست ها گشوده شود تا هر سیاست گذار ایرانی در ارزیابی هر سیاستی، با استفاده از ظرفیت های موجود، از این طرح و معیارها و شیوه شاخص سازی بیان شده، (به عنوان یک راهنمای ساده و نخستین)، بهره برد. همچنین امید است که پژوهش حاضرکمک مؤثری برای متولیان نظام عدالت کیفری باشد تا در جهت تحقق عدالت و امنیت، از تصمیم گیری های سیاستی بخردانه، بهره برند.



منابع و مآخذ

- ۱- استیرن، فرانسوا، (۱۳۸۱)، خشونت و قدرت، ترجمه بهنام جعفری، چاپ اول، تهران، اداره نشر وزارت امور خارجه.
- ۲- الوانی، سید مهدی، (۱۳۹۵)، مدیریت عمومی، چاپ ۵۴، تهران، نشر نی.
- ۳- انگلهارت، رونالد، (۱۳۸۰)، «جهانی شدن و ارزش های پست مدرن»، ترجمه محمود سلیمی، فصلنامه تأمین اجتماعی، ۳ (۸).
- ۴- ایروانیان، امیر (۱۳۹۲)، نظریه عمومی سیاستگذاری جنایی، چاپ اول، تهران، پژوهشکده حقوقی شهر دانش.
- ۵- پاک نهاد، امیر، (۱۳۸۹)، سیاست جنایی ریسک مدار، چاپ اول، تهران، نشر میزان.
- ۶- پیکا، جرج، (۱۳۸۹)، جرم شناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرند آبادی، چاپ اول، تهران، نشر میزان.
- ۷- چلبی، مسعود، (۱۳۸۸)، جامعه شناسی نظم-تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- ۸- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ چهاردهم، تهران، نشر نی.
- ۹- محمدنسل، غلامرضا، (۱۳۹۸)، جرم و سیاست جنایی: فرایند سیاستگذاری و کنشگران آن، چاپ اول، تهران، نشر دادگستر.
- ۱۰- معاونت آموزش قوه قضائیه، (۱۳۸۷)، سیاست جنایی تقنینی ایران در جرایم اقتصادی، چاپ اول، تهران، نشر جاودانه.
- ۱۱- می ری، دلماس مارتی، (۱۳۸۱)، نظام های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرند آبادی، چاپ اول، تهران، نشر میزان.
- ۱۲- غلامی، حسین، (۱۳۸۲)، تکرار جرم بررسی حقوقی- جرم شناختی، چاپ اول، تهران، نشر میزان.
- ۱۳- شیخ زاده، محمد، شیخ زاده، رجبعلی، (۱۳۸۶)، «بررسی مبانی عقلانیت در تصمیم گیری»، مجله اندیشه مدیریت راهبردی، ۱۱ (۱)، صص ۱۴۱-۱۶۷.
- ۱۴- ویلیامز، ک. اس. (۱۳۸۳)، «حمایت از بزه دیده و نهادهای مردمی»، ترجمه علی صفاری، مجله تحقیقات حقوقی، ۷ (۴۰)، ۲۸۹-۳۲۴.



- 15- Blumstein, Alfred. Farrington, David P. (Editors). "Research in Criminology: COOK, PHILIP. Criminal Incapacitation Effects Considered in an Adaptive Choice Framework", Springer-Verlag, 1986, p. 213- 214.